

دیدگاه‌ها در فهم اشارات

الأشارات والتنبیهآت " آخرین و منسجمترین اثر فلسفی ابن سینا است . این اثر به دلیل نظم و ترتیب عالی مطالب، استحکام بیان و استدلال، همواره مورد توجه اهل فن بوده است .

امام فخر رازی (وفات ۵۰۶ ه.ق) حدود دو قرن پس از تألیف " اشارات " به طور مفصل آن را مورد شرح و تفسیر قرار داده و با تلخیص و بازنویسی این کتاب، اثر دیگری به نام "الباب الأشارات" پدید آورده است .

پس از امام فخر رازی ، خواجه نصیرالدین طوسی (وفات ۶۷۲ ه.ق) شرح دیگری بر "اشارات" نوشته و در آن، مبانی ابن سینا را ، با بیانی روشن توضیح داده است .

و سرانجام قطب الدین رازی (وفات ۷۶۶ یا ۷۷۶ ه.ق) در اثر ارزشمند خود " محاکمات " به زیبایی نظرات این دو شارح بزرگ پرداخته ، علاوه بر این در تحریر محلّ نزاع و تنظیم مطالب و مسائل دقت و تلاش قابل توجهی به کار برده است .

شرح امام فخر چنانکه خواه تا یید می‌کند ، در تفسیر مشکلات و توضیح مطالب " اشارات " بسیار ارجمند و گرانقدر است . اما این

بزرگوار بر اساس مبانی اعتقادی خود، و نیز به خاطر ویژگی‌های شخصی، که مردی اهل تشکیک و اعتراض بوده است، در اشکال و اعتراض و نقض و ردّ مبانی ابن سینا، راه افراط پیموده است. و چنانکه خواهی نقل می‌کند ظریفان، این شرح را به عنوان "جرح" مناسب‌تر دیده‌اند.^۲

اما خواه‌نصیرالدین طوسی، بر اساس دقت نظر و اعتدال روحی، کوشیده است تا ضمن دفع اعتراضات بی اساس امام، به تفسیر و توضیح اصول و مبانی استدلال‌ات ابن سینا بپردازد. از طرف دیگر قطب‌الدین رازی در اکثر داوریه‌ها پیش نظر خواه‌نصیرالدین را ترجیح داده و گاهی خود، نظر خاصی برخلاف نظر هر دو شارح، پیشنها کرده است.

با این وصف به نظر می‌رسد که هنوز هم در عبارات ابن سینا مواضع مبهمی وجود دارد، که با یدمورد بررسی قرار گیرند. این مقاله نگاهی است بر یکی از این مواضع ابهام، تحت عنوان توحید واجب، که در صورت امکان در آینده موارد دیگری نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

(۱)

ابن سینا توحید واجب را بر اساس تحلیلی که مبتنی بر دو مقدمه است به شرح زیر اثبات می‌کند:^۳

اشاره (۱)

كُلُّ اشْيَاءٍ تَخْتَلِفُ بِأَعْيَانِهَا وَتَتَّفِقُ فِي امْرِ مَقْوَمٍ لَهَا، فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ مَا يَتَّفِقُ فِيهِ لِأَمْرٍ لَوْ أَنَّ مَا يَخْتَلِفُ فِيهِ، فَيَكُونُ لِمُخْتَلِفَاتٍ لَزِمَ وَاحِدٌ، وَهَذَا غَيْرُ مَنْكِرٍ. وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ مَا يَخْتَلِفُ فِيهِ لِأَمْرٍ لَمَّا تَتَّفِقُ فِيهِ فَيَكُونُ الَّذِي يَلْزِمُ الْوَاحِدَ مُخْتَلِفًا مُتَقَابِلًا وَهَذَا مَنْكِرٌ. وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ مَا يَتَّفِقُ فِيهِ عَارِضًا عَرَضٌ لِمَا يَخْتَلِفُ فِيهِ، وَهَذَا غَيْرُ مَنْكِرٍ. وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ مَا يَخْتَلِفُ فِيهِ عَارِضًا عَرَضٌ لِمَا يَتَّفِقُ فِيهِ وَهَذَا أَيْضًا غَيْرُ مَنْكِرٍ.

إشارة (۲)

قَدِيحُورٌ أَنْ تَكُونَ مَا هِيَ الشَّيْءُ سَبَباً لِصِفَةٍ مِنْ صِفَاتِهِ، وَأَنْ تَكُونَ صِفَةً لَهُ، سَبَباً لِصِفَةٍ أُخْرَى، مِثْلَ الْفَصْلِ لِلْخَاصَّةِ. وَلَكِنْ لَا يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ الصِّفَةُ الَّتِي هِيَ الوجودِ لِشَيْءٍ إِنَّمَا هِيَ بِسَبَبِ مَا هِيَ تِلْكَ الَّتِي لَيْسَتْ هِيَ الوجودُ، أَوْ بِسَبَبِ صِفَةٍ أُخْرَى، لِأَنَّ السَّبَبَ مُتَقَدِّمٌ فِي الوجودِ وَلَا يَتَقَدَّمُ بِالوجودِ قَبْلَ الوجودِ.

إشارة (۳)

وَاجِبُ الوجودِ الْمُتَعَيَّنُ، إِنْ كَانَ تَعَيَّنَهُ ذَلِكَ لِأَنَّهُ وَاجِبُ الوجودِ، فَلَا وَاجِبَ وَجُودٍ غَيْرُهُ (۱) وَإِنْ لَمْ يَكُن تَعَيَّنَهُ لِذَلِكَ بَلْ لِأَمْرٍ أُخْرٍ، فَهُوَ مَعْلُومٌ (۲) لِأَنَّهُ إِنْ كَانَ وَجُودُهُ وَاجِبُ الوجودِ لِأَنَّهُ لَزِمَ لِتَعَيُّنِهِ كَانَ الوجودُ لِأَنَّهُ لَزِمَ لِأَنَّهُ غَيْرُهُ، أَوْ صِفَةٌ وَذَلِكَ مَحَالٌ (۳) وَإِنْ كَانَ عَارِضاً، فَهِيَ أَوْلَى بِأَنْ يَكُونَ لِعِلَّةٍ. (۴) وَإِنْ كَانَ مَا يَتَعَيَّنُ بِهِ عَارِضاً لِذَلِكَ فَهِيَ لِعِلَّةٍ. فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ وَمَا يَتَعَيَّنُ بِهِ مَا هِيَ وَاحِدَةٌ، فَتِلْكَ الْعِلَّةُ عَلَيْهِ لُخْصُوصِيَّةٌ مَا إِذَا تَبَيَّنَ وَجُودُهُ. وَهَذَا مَحَالٌ. وَإِنْ كَانَ عَرُوضُهُ بَعْدَ تَعَيُّنِ أَوَّلٍ سَابِقٍ، فَكَلَامُنَا فِي ذَلِكَ السَّابِقِ (۵). وَبَاقِي الْأَقْسَامِ مَحَالٌ (۶).

ابن سینا در اشاره (۱) میگوید اگر دو حقیقت مختلف را با حقیقت واحدی مقایسه کنیم فرض رابطه "عروض" میان آنها از هر دو طرف اشکال ندارد، یعنی میتوان دو حقیقت مذکور را عارض آن حقیقت واحد، یا برعکس، حقیقت واحد را عارض آنها دانست. اما اگر رابطه بین آنها را "لزوم" فرض کنیم، در این صورت از دو فرض ممکن تنها یک فرض امکان پذیر خواهد بود و آن اینک حقیقت واحد را لازم آن دو حقیقت مختلف بدانیم. و اما فرض این که دو حقیقت مختلف لازم حقیقت واحد باشند ممنوع است.

اما ابن سینا دلیل امتناع فرض اخیر را توضیح نداده است. به نظر می رسد که این مطلب در بحث مربوط به حکم انتاج در قیاس

استثنائی اتصالی بیان شده باشد. به این صورت که در قیاس استثنائی اتصالی از وضع مقدّم وضع تالی را نتیجه می‌گیرند، ولی نتیجه وضع تالی را، وضع مقدّم نمودارند. یعنی ملزوم واحد (مقدّم) تنها یک لازم (تالی) می‌تواند داشته باشد ولی لازم واحد (تالی) می‌تواند لازم ملزومهای متعدد و مختلفی باشد. و ایسن مقدمه اول ابن سینا است.

ابن سینا در اشاره (۲) به این نتیجه می‌رسد که وجود نمی‌تواند لازم ماهیت باشد به این دلیل که اگر ماهیت را علت وجود فرض کنیم، از آنجا که باید علت از نظر وجود بر معلول خود تقدّم داشته باشد، این فرض محال خواهد بود. زیرا روشن است که ماهیت نمی‌تواند بر وجود خود از نظر وجود، تقدّم داشته باشد. و ایسن مقدمه دوم ابن سینا برای اثبات توحید است.

آنگاه با این دو مقدمه در اشاره (۳) به بحث با طرف معتقد به ثنویت و شرک می‌پردازد که، آیا عینیت تعین واجب با وجود وجود را می‌پذیرد یا نه؟ اگر بپذیرد در واقع توحید را که مطلوب ماست پذیرفته است و اگر طرف برای دفاع از ثنویت، عینیت تعین واجب وجود را، با واجب نپذیرد در آن صورت باید رابطه تعین‌های واجب‌های مورد ادّعای خود را با وجود وجود یا "عروض" یا "لزوم" فرض کند. اگر او این رابطه را "عروض" بداند، این سینا رابطه عروض را از هر دو طرف "عروض تعین‌ها بر وجود و وجود برعکس) از آن جهت که مستلزم معلولیت واجب الوجود است مزدود می‌داند. و اما اگر او این رابطه را "لزوم" فرض کند در آن صورت علاوه بر مسأله معلولیت که در مورد "لزوم" مطرح می‌شود (به این معنی که عین هر ملزوم یا جزئی از آن، علت عین یا جزئی از لازم است) ابن سینا این فرض را بر اساس مقدماتی که قبلاً توضیح دادیم ابطال می‌کند.

اما پیش از توضیح مطلب یا دآوری یک نکته ضروری به نظر

می‌رسد و آن این که ابن سینا در مورد عروض تنها محذور معلولیت را کافی می‌داند، زیرا هر عارض در عروض بر معروض خود دنیا زمندعلتی غیر از معروض خود است. و معلولیت واجب برای غیر چه از جهت تعین و چه از جهت وجوب وجود قابل قبول نیست. اما در مورد "لزوم" فرض "غیر" ضرورت ندارد، بنا بر این ابن سینا برای ابطال دیدگاه طرف بحث، از مقدمات یاد شده به شرح زیر بهره می‌جوید:

اگر طرف بحث، وجوب وجود را لازم تعین بداند، ابن سینا با مقدمه دوم، آن را غیر ممکن می‌داند همانطور که در توضیح مقدمه دوم گذشت. (یعنی: وجود نمی‌تواند لازم ماهیت باشد). و اگر تعین را لازم وجوب وجود فرض کند از آنجا که معتقد به ثنویت است باید تعینهای متعدد را لازم وجوب وجود بداند. و چون وجوب وجود حقیقت واحدی است بر اساس مقدمه اول، نمی‌تواند لوازم متعدد و مختلف (تعینهای واجبهای متعدد) داشته باشد؛ چنانکه در بحث انتاج قیاس استثنائی اتصالی بیان شد.

باید توجه داشت که هر دو شارح - امام فخر رازی و خواجه نصیر الدین طوسی - اشاره‌های (۱) و (۲) را به عنوان مقدمات اثبات توحید دانسته و توضیح داده‌اند اما در توضیح این مقدمات به چگونگی استفاده از آنها در بحث توحید از طرف ابن سینا اشاره نکرده‌اند. چگونگی استفاده از مقدمه دوم در بیان ابن سینا روشن است، آنچه محل بحث است چگونگی بهره‌برداری از مقدمه اول است. در اینجا نظر شارحان مختلف و متشکک است. اینک نظر هر دو شارح را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- امام فخر رازی

وی به طور کلی در اینجا چهار فرض مطرح کرده و عبارت ابن سینا را با آنها تطبیق نموده است. این چهار فرض نه‌براساس تحریر خود امام فخر بلکه براساس تنظیم بهترخواجه نصیر الدین طوسی از تحریر

وی به این شرح است :

الف - لزوم وجوب وجود بر تعین ، که مدلول بند (۳) اشاره (۳) است .

ب - لزوم تعین بر وجوب وجود ، که مدلول بند (۱) اشاره (۳) است .

ج - عروض وجوب وجود بر تعین ، که مدلول بند (۴) اشاره (۳) است .

د - عروض تعین بر وجوب وجود ، که مدلول بند (۲) اشاره (۳) است .

و بند (۶) اشاره (۳) را بدون مورد دانسته و گفته است که اگر این قسمت را بدنبال فرض (ب) مطرح می‌کرد بهتر بود .

اشکالی که در نظر امام فخر به نظر می‌رسد عبارت است از این که اولاً : ایشان یک فرض از فرضهای پنجگانه‌ای را که ما فرض کردیم و خواهیم فرض کرده است مورد توجه قرار ندهد است و آن این که تعین ، عین وجوب وجود بوده باشد . ثانیاً : با این که خود امام فخر در طرح کلی مسأله ، وجود دو واجب را فرض کرده است که هر دو متعین باشند با این بیان که :

«لَوْ قَدَرْنَا شَيْئَيْنِ وَاجِبِي الْوُجُودِ لَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُخَالَفًا لِلاَّخَرِ فِي تَعْيِينِهِ»^۴

در بیان فرض چهارگانه در فرض (ب) فقط یک تعین را مورد نظر قرار داده و چنین می‌گوید :

«وَأَمَّا الْقِسْمُ الثَّانِي وَهُوَ أَنْ يَكُونَ التَّعْيِينُ لَازِمًا لِلْوُجُوبِ وَ هَذَا يَقْتَضِي أَنْ يُقَالَ أَيْنَمَا حَصَلَ الْوُجُوبُ حَصَلَ ذَلِكَ التَّعْيِينُ»^۵

و حال آنکه ، با فرض دو واجب و دو تعین ، دیگر این نتیجه را نمی‌توان گرفت که هر جا وجوب وجود حاصل شود دارای همین تعین خواهد بود ، باید از امام فخر پرسید کدام یک از دو تعین مفروض را در نظر دارد ؟ و این همان فرض است که ابن سینا از آن با تعبیر «بَاقِي الْأَقْسَامِ»

یا ذکرده است و محال بودن آنرا بر اساس عدم امکان لزوم دو تعین و حقیقت مختلف بر یک حقیقت یعنی وجوب وجود، ضمن مقدمه اول بیان کرده است.

به این ترتیب نه تنها فرضهای امام فخر رازی با کل عبارات شیخ به درستی قابل تطبیق نیست بلکه بنا بر نظر وی لازم می آید که کلام ابن سینا دارای خلل و عدم انسجام و تکرار و جملات زایدی بوده باشد، در حالی که اگر با دقت ملاحظه شود چنین نیست، و آشکارا کلام ابن سینا - بویژه در اشارات - بسیار استوار و سنجیده است.

۲- خواه نصیرالدین طوسی

وی کیفیت استدلال ابن سینا را درست دریافته است، آن گونه که قبلاً توضیح دادیم. اما در تفسیر یکی از فرضها دچار اشتباه شده است. آن فرض لزوم تعین بر وجوب وجود است که ابن سینا با تعبیر "وَبَاقِي الْأَقْسَامِ مُحَالٌ" آن را مطرح می کند. خواه می نویسد: "وَبَقِي فِي الْأَقْسَامِ الْأَرْبَعَةِ قَسْمٌ وَاحِدٌ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ التَّعْيِينُ الْمَذْكُورَ لَزَامًا لِلْوُجُودِ الْوَاجِبِ مَعَ كَوْنِهِ مَعْلُولًا لِغَيْرِهِ. وَهُوَ يَضَاهُ مُحَالٌ لِأَنَّهُ يَقْتَضِي كَوْنَ وَاجِبِ الْوُجُودِ وَاحِدًا مَعْلُولًا لِغَيْرِهِ. وَالْيَهْ إِشَارَةٌ بِقَوْلِهِ: "وَبَاقِي الْأَقْسَامِ مُحَالٌ".

چنانچه می بینیم وی بطلان این قسم را ناشی از لزوم معلولیت واجب می داند؛ و حال آنکه ابن سینا، معلولیت را دلیل عام همه فروض چهارگانه می داند که در آنها تعین عین وجوب وجود فرض نشده است، و چنانکه قبلاً گفتیم معلولیت را در مورد "عروض" کافی دانسته و در مورد لزوم از دو مقدمه ای که قبلاً گفتیم - اشاره های (۱) و (۲) - استفاده می کند، به این معنی که فرض لزوم وجوب وجود بر تعین را بر اساس مقدمه دوم - اشاره (۲) - یعنی امتناع لزوم وجود بر ماهیت باطل می داند و فرض لزوم تعین بر وجوب وجود را بر اساس مقدمه اول - اشاره (۱) - یعنی: امتناع لزوم حقایق مختلف

برحقیقت واحد باطل دانسته است. به این ترتیب که با فرض دو واجب و دو تعین نمی‌توانیم این دو تعین را لازم حقیقت واحد که همان "وجوب وجود" است بدانیم.

بنا بر این، بر اساس فهم و تحلیل خواجه از این برهان، مقدمه^۷ اول هیچگونه کاربرد ریوی نخواهد داشت و ذکر آن از طرف ابن سینا بی‌مورد خواهد بود. به همین دلیل است که خواجه و امام فخر رازی در تفسیر مقدمه^۷ مذکور و ارتباط آن با اصل برهان بر توحید واجب دچار اضطراب شده‌اند و عملاً آن را در این باب خالی از فایده دانسته‌اند، چنانکه قطب الدین رازی بر عدم انتفاع از آن در برهان توحید تصریح کرده است.^۷

اما خود قطب الدین رازی همانند خواجه با غفلت از نکته^۸ فرض دو واجب توسط ابن سینا اشاره^۹ (۳) را شامل دو برهان بر اثبات توحید دانسته است؛ به طوری که دو بند اول اشاره^۹ سوم را یک برهان، و بقیه را برهان مستقل دیگری فرض کرده است و بر اساس این فرض اعتقاد دارد که "واو" عطف قبل از عبارت: "لِأَنَّهٗ أَنْ كَانَ وَجُودٌ وَاجِبٌ الوجود لازماً...".^۸ از قلم شیخ یا ناسخ عبارات شیخ افتاده است.^۸

اما این نظر هم درست نیست، زیرا ابن سینا برهانهای متعدد را معمولاً تحت اشاره^۹ واحد مطرح نمی‌کند. در واقع چنین توهمی برای قطب الدین از آنجائیکه ناشی شده است که او نیز نتوانسته است، اصل برهان را درست دریابد، به این معنی که از فرض دو واجب غفلت ورزیده است.

پی نوشت ها :

- ۱- مقدمه شرح اشارات ، چاپ حیدری .
- ۲- همان جا .
- ۳- شماره بندی این سه اشاره صرفاً برای سهولت ارجاع به آنها از طرف نگارنده انجام شده است .
- ۴- امام فخر رازی ، شرح اشارات ، چاپ سنگی مصر ، ج ۱ ، ص ۲۰۵ .
- ۵- همان جا .
- ۶- خواجه نصیرالدین طوسی ، شرح اشارات و تنبیها ت چاپ حیدری ، ج ۳ ، ص ۴۶ .
- ۷- پیشین ، ص ۳۰ .
- ۸- پیشین ، ص ۴۱ .